

استقباليه «الفت ملزم» از منظومهٔ مثنوی «بازگشت» کاظم کاظمی

اهدا به مهاجرین افغانی مقیم ایران که سالهاست شلاق توهین، تحقیر، تهدید، زندان و حتی اعدام جمهوری باصطلاح اسلامی (صفوی) ایران را تحمل کرده و صدای مظلومیت شان همیشه در گلوهای شان خفه شده است.

ارسالی عبد الله (عابد کابلی)



### تصویر از شاعر گرامی «الفت ملزم»

مثنوی که در ذیل خدمت تان تقدیم میشود، سروده‌ی محترم «الفت ملزم» است که در دو بخش و در پیوند مثنوی «بازگشت» کاظم کاظمی سروده شده است.

جناب «الفت ملزم» شاعر گرامی افغان است که در شهر تالقان مرکز ولایت نامی تخار افغانستان زندگی می‌کند.

### سواره رفتی و اینک پیاده می‌آیی

سحر به سردی سرمای جاده می‌آیی  
سواره رفتی و اینک پیاده می‌آیی  
شنیدم آنچه که داری نهاده می‌آیی  
فدای آمدنت من، چه ساده می‌آیی  
بیابان شهر خودت باش و شهر یاری کن  
و غاصبان ستم‌پیشه را فراری کن  
بیا که کار تو سنگین و سفرهات خالی ست  
و نیست کار برایت، که هست حمالی ست  
نداشت آنچه به کف کودکت عروسک بود  
که داشت، آبله و سُرخک و هم خروسک بود  
غریبه ای که به کف مدرک و اقامه نداشت  
چه غم که طفلک وی روز عید جامه نداشت  
مکن درنگ که از شیرهات شراب کنند  
و سهم نان تو آجر، به خود کباب کنند

دیپانوشمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين تاسو په درنښت همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
يادښت: دلپکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خيبر و لولئ



به سنگ سنگ بنا ها نشان گنج تو است  
چه گنج ها که در آنجا ز دست رنج تو است  
بیا ز دست مده فرصت طلایی را  
و نان بازوی خود خور نه از گدایی را  
زبون مباش که بیگانه ات فریب کند  
تمام رنج حلال تو را به جیب کند  
دگر مباش در آنجا که بد رگت گویند  
بجای لطف و نوازش «پدر سگ» ت گویند  
به خاک و مزرعه ی خود بیا که کار کنیم  
بهار نامده ما شهر را بهار کنیم  
بیا که مدفن محمود بت شکن این جا ست  
تمام مردم آزاده را وطن این جا ست  
حراست از حرم پاک مادرت فرض است  
و پاسداری ناموس خواهرت فرض است  
برای مام وطن از سرت دریغ مکن  
مگر به مفت سرت را نثار تیغ مکن  
بیا و در قفس سینه ام قناری شو  
سرور آور ایام سوگواری شو  
دگر ز نصبت بوم و کلاغ قصه مکن  
به جز شگفتن گل های باغ قصه مکن  
بیا که تازه کنم خاطر نیاکانت  
ز رخس و رستم و تهمینه و سمنگان  
حدیث دختر مهرباب و کابلت گویم  
هم از تولد رستم به زابلت گویم  
بیا که بلخ کهن زادگاه زردشت است  
نه اصفهان و مداین، نه مشهد ورشت است  
بیا که مامن «سینا» و «مولوی» این جا ست  
به شهر «ناصر خسرو» که می روی این جا ست  
هرات روضه ی «جامی» و «پیر انصار» است  
نشان فخر و مباهات ما چه بسیار است

بیا برهنه گی ات را به فصل سرد بگو  
غم گرسنگی ات را به آه و درد بگو  
بیا که جاده دراز است و فصل، سرد و خنک  
و پات لاغر و کفشت ظریف و جامه تنک  
مگر چه چاره که مهمان غریب و ناچار است  
و میزبان به ظاهر شفیق، مکار است

## جمعه جم

بخش پایانی مثنوی «الفت ملزم» در پیوند به مثنوی «غربت» کاظم کاظمی



چه شد که هموطنم باز خسته می آیی  
به سوی خانه به قلب شکسته می آیی  
مگر ز شهر طلایی چه زود برگشتی  
بیا بگو که در آن جا چه بود برگشتی  
بگو که کشور سبز و سفید را دیدی  
حریم کعبه ی وصل امید را دیدی  
مگر نبود که با صد امید می رفتی  
به سوی شهر مراد و مرید می رفتی  
بیا که عقده ی دل‌های بسته باز کنیم  
به صحن مسجد «مولا علی» نماز کنیم  
به شهر مشهد اگر پیکر رضا خفته  
کسی نگفت «علی مرتضی» کجا خفته  
بیا که زنده ی شیر خدا بلند شده  
ز نام نامی او بلخ ارجمند شده  
ببین که مشهد پاک «حسین» گلرنگ است  
سرامام شهیدان به شهر «ارنگ» \* است  
مگر نه خرقه پاک رسول اینجا بود  
تمام حاجت اهل قبول اینجا بود  
دو نکته گویمت ای هموطن و خوب بدان  
که آریای کهن بلخ بوده نی همدان  
مگر نه جمجمه ی جم به شهر بلخ بود  
بیان حرف حقیقت همیشه تلخ بود  
عسل به کام حسودان مباد تلخ کنیم  
اگر حکایت سامانیان بلخ کنیم  
کمی سخن اگر از عهد باستان گوئیم  
حدیث «رودکی» و جوی مولیان گوئیم  
چرا ز فتنه ی همسایه ها فغان نکنیم  
غم شکستن بت‌های بامیان نکنیم  
فقط دو رویی همسایه‌های نامرد است  
که رنگ سرخ تو و من به هر کجا زرد است  
ببین که شهرت ما را چسان کنند نهان  
که «سید جمال» اسد آبادی است و از ایران  
چه دوستان به ظاهر شفیق و خوشبین‌اند  
که غیر ذلت ما فخر خود نمی‌بینند  
چو با غریبی و غربت غریب و پست شدیم  
به نام زشت، سزاوار هر چه هست شدیم

د پانو شمیره: له 3 تر4

و من مناظره با شعر و شاعری نکنم  
به سر خیال بزرگی و برتری نکنم  
که من نه شاعر مشهورم و نه استادم  
فقط زحلقه ی مدح و تملق آزادم  
سر مناظره با کاظمی نیوده مرا  
درود باد که ذم کرده یا ستوده مرا  
اگر چه پیر شدم طفل کوچه سخن ام  
که کاظمی گل زیبا و من خس چمن ام  
چرا که یاد تبار و گذشته گان نکنیم  
حکایت پسر «لیث» و «سیستان» نکنیم  
بیا که روح «سنایی» در انتظار تو است  
روان «رابعه» حیران و بی قرار تو است

اگر رفیق شفیق است و میزبان ساقی ست  
بیاد باد که دنبال داستان باقی است

الفت ملزم - شهر تالقان / دلو 1390

\* «ارهنگ» نام شهری بوده در ولایت قندز که اکنون ولسوالی «امام صاحب» نام دارد



د پانو شمیره: له 4 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادښت: دلپکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هبله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولئ